

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هانا آرنت: هشتاد سالگی مارتین هایدگر تَجَدُّدِ اَمْتَال: تَجْدِيدِ سَنَّت

جلسه نوزدهم

شنبه ۰۱ - ۰۷ - ۱۴۴۲؛ ۲۵ - ۱۱ - ۱۳۹۹؛ ۱۳ - ۰۲ - ۲۰۲۱

بیرون از خود برای او

• خدای تعالی می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِن هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (سبأ ۳۴:۴۶)

(بگو جز این نیست که پند می‌دهم شما را به یکی، که قیام کنید برای الله دو دو، و یک یک. سپس، تفکر کنید، نیست صاحب شما را هیچ پوشیدگی‌ای، نیست او مگر بیم دهنده‌ای برای شما پیش از عذابی شدید!)

لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَ
إِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِيبُهُمْ
سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ
الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ
اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ
رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (٧٩-٧٨ : ٤ النِّسَاء)

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد

هر جا باشید، مرگ دریابد شما را هر چند در کوشک‌های
استوار برافراشته باشید، و اگر زیبایی‌ایی به آنان رسد، گویند
این از نزد خداست؛ و اگر زشتی‌ایی به آنان رسد، گویند این از
نزد توست. بگو، "همه از نزد الله!" چه شده است این مردم را
که نزدیک هم نیستند به فهم دقیق سخنی؟! آنچه از زیبایی تو را
رسد، از الله است؛ و آنچه از زشتی تو را رسد، از خود توست.
فرستادیم تو را برای مردم فرستاده‌ای، و الله بس است [آنجا که
نیازی است به] شاهد!

دیده ما چون بسی عِلَّتْ در اوست رو فنا کُن دید خود در دید دوست

- حَقُّ / خَلْق
- فریضه / نافلة
- ضرورت / امکان
- مِّنَ اللَّهِ / مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ
- حَسَنَةٌ / سَيِّئَةٌ
- ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (النساء ۴:۷۹)
- نفس محلّ ظهور زیبایی و زشتی است ولی از خدای تعالی تنها زیبایی است.

فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ

• حافظ، غزل ۲۳:

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد
گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

• حافظ غزل، ۷۲:

از چشم خود بپرس که ما را که می‌کشد
جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست

The Medium is the Message!

• يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (النساء ١٣٦: ٤ النساء)

• وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ ... (١٠٤: ٥ المائدة)

• الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (١٥٧: ٧ الأعراف)

بِلِسَانِ قَوْمِهِ عَلَى قَدْرِ عُقُوبِهِمْ!

• خدای تعالی فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ
مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۴:۴ ابراهیم)

(و نفرستادیم هیچ فرستاده‌ای مگر به زبان مردم خودش تا بیان
کند برای آنان، پس الله گمراه کند هر که را خواهد، و راه نماید
هر که را خواهد، و او عزیز حکیم است.)

بِلِسَانِ قَوْمِهِ عَلَى قَدْرِ عُقُوبِهِمْ!

بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ (۱۹۵:۲۶ الشعراء)

(به زبان عربی روشن.)

وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي
يُحَدِّثُونَ إِلَيْهِ أُعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ (۱۰۳:۱۶ النحل)

(و بی شک، دانسته‌ایم که آنان می‌گویند، "جز این نیست که
بشری او را می‌آموزد!" زبان آن که بدو اشاره دارند، غیر عربی
است، و این زبان عربی روشن است!)

بِلِسَانِ قَوْمِهِ عَلَى قَدْرِ عُقُوبِهِمْ!

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ۗ أَعْرَبِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴:۴۱ فصلت)

(و اگر قرار می‌دادیم آن را قرآنی غیر عربی، بی‌شک می‌گفتند، "چرا آیات آن تفصیل نیافته است، [زبانی] غیر عربی و [مردمی] عربی؟!") بگو، "آن، برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایتی است و شیفایی، ولی کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌هایشان سنگینی است، و آن [قرآن] بر آنها کوری است، آنان از جایی دور فراخوانده می‌شوند!"

سُخَنِ خَرَابِ گَوِيمِ

- جلسه چهارم: بسازید برای ویران شدن!

سُخْنِ خَرَابِ گویم

- Foucault, Michel 1998. "What Is an Author?" In James D. Faubion (ed.), *The Essential Works of Foucault 1954 – 1984*, Volume 2. New York: The New Press, pp. 205-222.

میشل فوکو، "پدید آورنده چیست؟" ترجمه عزت الله فولادوند، نشریه هنر: تابستان ۱۳۷۳ - شماره ۲۵: ص ۳۷۶-۳۵۹. (با اندکی ویرایش، و دخل و تصرفاتی چند در ترجمه):

سُخْنِ خَرَابِ گویم

افزون بر این، در سده‌ی نوزدهم، در اروپا نوع دیگر و غیررایج‌تری از پدیدآورنده ظاهر شد، که نباید خلط شوند با پدیدآورندگان "بزرگ" ادبی، و نه با پدیدآورندگان متون مذهبی، و نه با بنیانگذاران علم. کم و بیش سلیقه‌وار ما آنان را که به این گروه اخیر تعلق دارند "بنیانگذاران مبحثیت" خواهیم نامید.

آنان متمایز [و بی بدیل] هستند از آن حیث که صرفاً پدیدآورندگان آثار خویش نیستند.

سُخَنِ خَرَابِ گویم

آنان چیزی دیگر را تولید کرده‌اند: احتمالات و قواعد شکل‌گیری سایر متون را. بدین معنا آنان بسیار تفاوت دارند، مثلا با یک رمان‌نویس، که در حقیقت، بیش از پدیدآورنده متن خودش نیست.

فروید صرفا پدیدآورنده‌ی "تعبیر رؤیا" یا "لطیفه‌ها و رابطه‌شان با ناخودآگاه" نیست؛ یا مارکس صرفا پدیدآورنده‌ی "بیانیه‌ی کمونیست" یا "سرمایه" نیست؛ آن دو احتمالی پایان‌ناپذیر از مبحث را تاسیس کرده‌اند.

سُخَنِ خَرَابِ گَوِيم

بدون شک، به سادگی می‌توان مخالفت کرد. کسی ممکن است بگوید که این حقیقت ندارد که پدیدآورنده‌ی یک رمان فقط پدیدآورنده‌ی متن آن خودش است؛ از جهتی، او همچنین، به شرط آن که "اهمیتی" کسب کرده باشد، تدبیر می‌کند و فرمان می‌راند بیش از آن را. نمونه‌ی بسیار ساده آن، کسی ممکن است بگوید [خانم] آن را دکلیف نه تنها "کاخ‌های آتلین و دانبی" و چند رمان دیگر را نوشت، بلکه همچنین ظهور رمان‌های ترسناک گوتیک در آغاز قرن نوزدهم را ممکن نمود؛ از حیث، کارکرد-پدیدآورنده‌ایی فراتر از اثر خود او می‌رود.

سُخْنِ خَرَابِ گویم

اما من فکر می‌کنم که پاسخی برای این اشکال هست. این "بنیانگذاران مبحثیت" (من مارکس و فروید را به عنوان نمونه بکار می‌گیرم، زیرا بر این باورم که آن دو هم نخستین و هم مهم‌ترین موردها هستند) چیزی را ممکن می‌سازند تماماً متفاوت با آنچه یک رمان نویس ممکن می‌سازد. متون خانم رادکلیف راه را برای شمار معینی از هماندها و نظیرها گشود، که سرمشق و یا قاعده‌شان در اثر اوست. این [گروه] دوم در بر دارند نشانه‌های شاخص، شخصیّت‌ها، مناسبات، و ساختارهایی که می‌تواند باز استفاده شود توسط دیگران.

سُخَنِ خَرَابِ گویم

به عبارت دیگر، این سخن که خانم رادکلایف رمان ترسناک گوتیک را ابتکار کرده است بدان معنی است که می‌توان در رمان گوتیک قرن نوزدهم، مثل آثار خانم رادکلایف، موضوع قهرمان زن را که گرفتار شده است در تله معصومیت خودش، قلعه‌ای پنهان، کاراکتر (شخصیت داستانی) سیاه‌پوست، قهرمان نفرین شده‌ایی که بر آن است تا جهان را وادار کند تا تقاص پس دهد به خاطر شرّی که بدو رسانده است، و همه بقیّه آن.

سُخْنِ خَرَابِ گَویم

از طرفی دیگر، هنگامی که من از مارکس یا فروید با عنوان بنیانگذاران مبحثیت سخن می‌گویم، مرادم آن است که آن دو ممکن ساختند نه تنها شمار معینی از همانندها را بلکه هم چنین (و با اهمّیت برابری) شمار معینی از تفاوت‌ها را. آن دو امکانی را فراهم آوردند برای چیزی غیر از مبحث خودشان، که هنوز چیزی است متعلّق به آنچه آنها بنیان نهادند. گفتن این که فروید بنیانگذاشت روانکاوی را (تنها) بدین معنی نیست که ما مفهوم لیبیدو یا تکنیک تحلیل رؤیا را در آثار کارل آبراهام و یا ملانی کلاین می‌یابیم؛

سُخْنِ خَرَابِ گَویم

[بلکه] این بدان معنی است که فروید ممکن ساخته است شمار معینی از واگرایی‌ها (ناهمگنی‌های از هم دور شونده را) - در حقّ متون، مفاهیم، و فرضیات خودش - که همگی ناشی است از خود مبحث روانکاوی. ... سطحی‌نگرانه، بنابراین، چنین می‌نماید که آغازش رسومات (کردارهای) مبحثی شبیه باشد با هر کوششی (پیشه‌ایی) علمی. اما هنوز تفاوتی، که تفاوتی است چشمگیر، در کار است.

سُخْنِ خَرَابِ گویم

در مورد یک علم، کاری که آن را بنیان می‌نهد (تأسیس می‌کند) جایگاهی همسان دارد با دگرگونی‌های آتی آن؛ این کار، از جهاتی، بخشی می‌شود از مجموعه جرح و تعدیلاتی (دخل و تصرفاتی) که آن را ممکن می‌سازد. البته، این تعلق می‌تواند چندین شکل به خود گیرد. در توسعه آتی یک علم، کار تأسیسی ممکن است کمی بیش از موردی خاصّ از پدیده‌ی کلی‌تری به نظر آید که خودش را در فرآیند [توسعه علم] آشکار می‌نماید.

سُخْنِ خَرَابِ گویم

می‌تواند معلوم شود که آن آسیب زده شده باشد با یافتی حدسی و تعصبی تجربی؛ در آن صورت، آن را باید بازفرموله (باز قاعده‌مند) کرد، مورد شمار معینی از عملیات تکمیلی نظری قرار داد که تثبیت نماید آن را با دقت بیشتری، و نظایر آن. سرانجام، ممکن است آن تعمیمی شتابزده به نظر آید که باید بازپس گرفته شود. به بیانی دیگر، کار تأسیسی یک علم می‌تواند همیشه در درون [خود] تجهیزات آن دگرگونی‌هایی که ناشی از آن هستند باز داخل گردانده شود.

در مقابل، آغازش رسمی مبحثی ناهمگن است نسبت دگرگونی‌ها آتی خود.

سُخَنِ خَرَابِ گَویم

توسعه نوعی مبحثیت، هم چون روانکاوی چنان که بنیان نهاده شد توسط فروید، برای آن نیست که بدان کلیتی صوری بخشیده شود که در آغاز اجازه نمی‌داده است، بلکه، برای گشودن آن است برای شمار معینی از کاربردها. حدّ و رسم زدن روانکاوی به عنوان مبحثیت، در حقیقت، کوشیدنی است برای آن که در کار تأسیسی شماری در نهایت محدود از گزاره‌ها یا بیان‌هایی جدا [و مشخص] کرد که بدانها، تنها، ارزش تأسیسی داده شود، و که در ارتباط با آنها شماری مفهوم یا نظریه معین پذیرفته شده توسط فروید را بشود اشتقاقی، ثانوی، و جانبی لحاظ کرد.

سُخْنِ خَرَابِ گویم

افزون بر این، در کار این بنیانگذاران، کسی نمی‌گوید که گزاره‌های معینی نادرست هستند: بلکه در عوض، هنگام کوشش برای به دست گرفتن (قبضه کردن، مهار و در اختیار گرفتن) کار تاسیسی، شخص کنار می‌گذارد آن بیان‌هایی را که محلیت (موضوعیت) ندارند، یا بدان خاطر که آنها غیر جوهری (غیر ذاتی) به شمار می‌آیند، یا برای آن که آنها "ما قبل تاریخی" محسوب می‌شوند و مشتق از گونه دیگری از مبانیّت.

به دیگر عبارت، برخلاف تأسیس یک علم، آغازش رسمی مبحثی مشارکت ندارد در دگرگونی‌های بعدی خود.

سُخْنِ خَرَابِ گویم

در نتیجه، راستی نظری یک گزاره در ارتباط با کار مؤسسان تعریف می‌شود- حال آن که، در مورد گالیله و نیوتن، در ارتباط با آنچه فیزیک یا کیهان‌شناسی در ساختار و هنجاریت درونی خود هست می‌باشد که شخص تایید می‌کند راستی هر گزاره‌ایی را که آن مردان ممکن است طرح کرده باشند.

به بیان بسیار اجمالی، کار مؤسسان مبحثیت جای نگرفته است در فضایی که علم تعریف می‌کند، بلکه، این علم یا مبحثیت است که برمی‌گردد به کار ایشان به عنوان محور مختصات اصلی.

سُخَنِ خَرَابِ گویم

بدین طریق ما می‌توانیم بفهمیم ضرورت حتمی، در درون این حوزه‌های مبحثیت، برای "بازگشت به سرچشمه" را. این بازگشت، که خود بخشی از حوزه مبحثیت است، هرگز از تغییر و تبدیل (جرح و تعدیل) آن دست نمی‌کشد. بازگشت مکملی تاریخی نیست، که افزوده شود به مبحثیت، یا صرفاً تزیینی باشد؛ بر عکس، آن تاسیس می‌کند وظیفه ضروری و تاثیرگذار دگرگون ساختن خود رسم مبحثی را. بازبررسی متن گالیله چه بسا که تغییر دهد فهم ما را از تاریخ علم مکانیک، ولی آن هرگز نخواهد توانست خود علم مکانیک را تغییر دهد.

سُخَنِ خَرَابِ گَوِيم

از طرفی دیگر، بازبررسی متون فروید خود روانکاوی را دستکاری (دگرگون) خواهد کرد، همان طور که بازبررسی متون مارکس یا مارکسیسم را دگرگون می‌کند.

سُخْنِ خَرَابِ گَویم

To conclude, I would like to review the reasons why I attach a certain importance to what I have said.

On the one hand, an analysis in the direction that I have outlined might provide for an approach to a typology of discourse. It seems to me, at least at first glance, that such a typology cannot be constructed solely from the grammatical features, formal structures, and objects of discourse: more likely, there exist properties or relationships peculiar to discourse (not reducible to the rules of grammar and logic), and one must use these to distinguish the major categories of discourse. The relationship (or nonrelationship) with an author, and the different forms this relationship takes, constitute-in a quite visible manner-one of these discursive properties.

سُخْنِ خَرَابِ گَویم

On the other hand, I believe that one could find here an introduction to the historical analysis of discourse. Perhaps it is time to study discourses not only in terms of their expressive value or formal transformations but according to their modes of existence. The modes of circulation, valorization, attribution, and appropriation of discourses vary with each culture and are modified within each. The manner in which they are articulated according to social relationships can be more readily understood, I believe, in the activity of the author function and in its modifications than in the themes or concepts that discourses set in motion.

يُرْسِلَ رَسُولًا چو رَسُولِ آفَتَابِم

- Founders of Discursivity
- They both (Marx and Freud) have established an endless possibility of discourse.
- On the other hand, when I speak of Marx or Freud as founders of discursivity, I mean that they made possible not only a certain number of analogies but also (and equally important) a certain number of differences.

يُرْسِلَ رَسُولًا چو رَسُولِ آفَتَابِم

- They have created a possibility for something other than their discourse, yet something belonging to what they founded. ...
- ... it means that Freud made possible a certain number of divergences - with respect to his own texts, concepts, and hypotheses-that all arise from the psychoanalytic discourse itself.

يُرْسِلَ رَسُولًا چو رَسُولِ آفَتَابِم

- In addition, one does not declare certain propositions in the work of these founders to be false: instead, when trying to seize the act of founding, one sets aside those statements that are not pertinent, either because they are deemed inessential, or because they are considered "prehistoric" and derived from another type of discursivity.
- In other words, unlike the founding of a science, the initiation of a discursive practice does not participate in its later transformations.

يُرْسِلَ رَسُولًا چو رَسُولِ آفَتَابِم

As a result, one defines a proposition's theoretical validity in relation to the work of the founders - while, in the case of Galileo and Newton, it is in relation to what physics or cosmology is in its intrinsic structure and normativity that one affirms the validity of any proposition those men may have put forth.

يُرْسِلَ رَسُولًا چو رَسُولِ آفْتَابِم

To phrase it very schematically: the work of initiators of discursivity is not situated in the space that science defines; rather, it is the science or the discursivity which refers back to their work as primary coordinates.

يُرْسِلَ رَسُولًا چو رَسُولِ آفَتَابِم

In this way we can understand the inevitable necessity, within these fields of discursivity, for a "return to the origin." This return, which is part of the discursive field itself, never stops modifying it. The return is not a historical supplement that would be added to the discursivity, or merely an ornament; on the contrary, it constitutes an effective and necessary task of transforming the discursive practice itself.

يُرْسِلَ رَسُولًا چو رَسُولِ آفَتَابِم

Reexamination of Galileo's text may well change our understanding of the history of mechanics, but it will never be able to change mechanics itself. On the other hand, reexamining Freud's texts modifies psychoanalysis itself, just as a reexamination of Marx's would modify Marxism.

يُرْسِلَ رَسُولًا چو رَسُولِ آفَتَابِم

What I have just outlined regarding these "discursive instaurations" is, of course, very schematic; this is true, in particular, of the opposition I have tried to draw between discursive initiation and scientific founding. It is not always easy to distinguish between the two; moreover, nothing proves that they are two mutually exclusive procedures. I have attempted the distinction for only one reason:

يُرْسِلَ رَسُولًا چو رَسُولِ آفَتَابِم

to show that the author function, which is complex enough when one tries to situate it at the level of a book or a series of texts that carry a given signature, involves still more determining factors when one tries to analyze it in larger units, such as groups of works or entire disciplines.

وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا

The modes of circulation, valorization, attribution, and appropriation of discourses vary with each culture and are modified within each. The manner in which they are articulated according to social relationships can be more readily understood, I believe, in the activity of the author function and in its modifications than in the themes or concepts that discourses set in motion.

وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا

How, under what conditions, and in what forms can something like a subject appear in the order of discourse? What place can it occupy in each type of discourse, what functions can it assume, and by obeying what rules? In short, it is a matter of depriving the subject (or its substitute) of its role as originator, and of analyzing the subject as a variable and complex function of discourse.

The Medium is the Message!

Second, there are reasons dealing with the "ideological" status of the author. The question then becomes: How can one reduce the great peril, the great danger with which fiction threatens our world? The answer is: One can reduce it with the author. The author allows a limitation of the cancerous and dangerous proliferation of significations within a world where one is thrifty not only with one's resources and riches but also with one's discourses and their significations. The author is the principle of thrift in the proliferation of meaning.

The Medium is the Message!

As a result, we must entirely reverse the traditional idea of the author. We are accustomed, as we have seen earlier, to saying that the author is the genial creator of a work in which he deposits, with infinite wealth and generosity, an inexhaustible world of significations. We are used to thinking that the author is so different from all other men, and so transcendent with regard to all languages that, as soon as he speaks, meaning begins to proliferate, to proliferate indefinitely.

با سئیمان باش و دیوان را مشور

The truth is quite the contrary: the author is not an indefinite source of significations that fill a work; the author does not precede the works; he is a certain functional principle by which, in our culture, one limits, excludes, and chooses; in short, by which one impedes the free circulation, the free manipulation, the free composition, decomposition, and recomposition of fiction.